

متن پرسش

سلام. استاد محترم حال این روزهای من حال عجیبی است. احساس مهر و نزدیکی عجیبی به مردم پیدا کرده‌ام چنان که گویا آنان را مدت‌هاست می‌شناسم و همگی برادران من باشند. با دیدن جوان‌ها و نوجوان‌ها البته حالم زودتر منقلب و دگرگون می‌شود و چنان است که بخواهم هرچه دارم را برایشان هزینه کنم و همه عمرم را برای کمک به رشد و شکوفایی آنان وقف کنم. با همین حال و نگاه است که تحمل دیدن این سرگردانی‌ها و غفلت‌ها و هلاکت‌هایشان را ندارم. سینه‌ام با دیدن آن جوان و نوجوانی که در دام شیاطین بی‌رحم زمان گرفتار شده به سختی تنگ می‌شود. گاهی این غم قرارم را بر هم می‌زند. گاهی مهر و خیرخواهی و غم سینه‌ام را با فریاد زدن بر سرشان ابراز می‌کنم، گاهی با قهر و گاهی با محبت و دوستی. ولی در همه حال گویا گمان می‌کنم نمی‌توانم آنچه در سینه دارم را بیان کنم. گویا زبانی بی‌گانه از هم داشته باشیم و من چیزی می‌بینم که به دیده دیگران نمی‌آید و این بسیار این روزها آزارم می‌دهد. نمی‌دانم خداوند تحمل این غم را به من خواهد داد یا نه؟ بی‌قراری کار این روزهای من است. با این فکر و غم هر شب به خواب می‌روم و هر روز دوباره با همان پریشانی که خواب شبم را آشفته کرده بود بیدار می‌شوم. نمی‌دانم جگرم از دیدن جسم بی‌جان آن کودک عراقی و سوری و یمنی آتش بگیرد که زیر آوره‌های خانگی کوچکشان پیدا شده یا از دیدن آن نوجوانی که زیر سکناس‌های صحنه‌دار فیلم‌های قاچاق هالیوودی در اتاق خانه‌اش در حال له شدن است؟ نمی‌دانم از فقر مردی بسوزم که ظهر هنگام هر روز می‌آید و ته مانده‌های سبزی دکان سبزی فروشی را جارو می‌کند تا دست خالی به خانه نرود یا روی زرد و پای برهنه‌ی کودکی را تحمل که درون کوچه با بقیه بچه‌ها بازی می‌کرد تا کسی غم درون سینه‌ی کوچکش را نبیند. نمی‌دانم ناراحت آن مسئولی باشم که با گرفتن ماهی ۱۰۰ میلیون تومان حقوق از وزارت نفت دیگر مجالی برای شنیدن فریاد فقر مردم تهی دست ندارد یا غصه‌ی آن نوجوان و جوانی را بخورم که فقر معرفت و معنویت صدای ناله و فریادش را در آورده است؟ نمی‌دانم دیدن سیگار دست یک جوان برایم آزار دهنده‌تر است یا بی‌خانمان شدن دختر جوانی که همسرش این روزها با اعتیاد دست و پنجه نرم می‌کند؟ نمی‌دانم از جان دادن آن جوانی که بخاطر امر به معروف و نهی از منکر تکه تکه‌اش کردند باید جان داد یا از جهل و گمراهی آن جوانی که تحمل حتی یک تذکر کوچک این جوان را هم نداشت؟ نمی‌دانم باید در آتش سوختن مسلمانان میمانم یا تحمل کنم یا در آتش شهوت سوختن این نوجوان بی‌گناه را که در خیابان‌های شهر به دنبال سرابی می‌دود. اگر بگویم حرف بسیار است و درد نا تمام. این روزها براستی چه باید کنم؟

باسمه تعالی: سلام علیکم: انسان‌های بزرگ وقتی با دید تیزبین و همه‌جانگر متوجهی فجایع تاریخی خود می‌شدند به جای دلسوزی‌های احساساتی و عکس‌العمل‌های زودگذر و موسمی تصمیم‌های بزرگ می‌گرفتند تا لااقل یک قدم هم که شده تاریخ خود را جلو ببرند. به اعتقاد بنده حضرت محمد مصطفی که سلام خدا و ملائکه بر او باد، با نظر به چنین فجایعی که بشریت دوران گرفتار بود به درگاه خدا رجوع کرد تا خداوند بهترین راه را به او نشان دهد و خداوند هم که طالب اعمال ربوبیت و نجات بشر بود دغدغهی آن حضرت را پسندید و او را به رسالت برگزید و شریعت محمدی «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» به تاریخ بشریت هدیه شد و در این راستا می‌خواهم عرض کنم اگر خوب فکر کنید برای عبور از این فجایع یک راه حقیقی بیشتر نیست و آن به‌صحنه‌آوردن هرچه بیشتر شریعت محمدی «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» است که درمان منطقی و دقیق همه‌ی این مشکلات را در خود دارد و لذا هرکس باید سعی کند در حوزه‌ای که قرار دارد ارائه‌ی هرچه عمیق‌تر اسلام را به‌عهده گیرد تا هم آن جوان لائالی نجات یابد و هم آن مسئولی که حرص داشتن بیشتر دنیا گرفتارش کرده، از خود آزاد شود. اگر در دیروزها اسلام را به معنی عمیق و قلبی به نسل دیروز درست ارائه داده بودیم، امروز با آنچه شما با آن روبه‌روئید، روبه‌رو نمی‌شدیم. حضرت روح‌الله خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» راه‌های نجات بشر را پیش روی او گذاشت، وای به فردایی که حاصل غفلت از راه‌های پیشنهادی حضرت روح‌الله باشد. موفق باشید